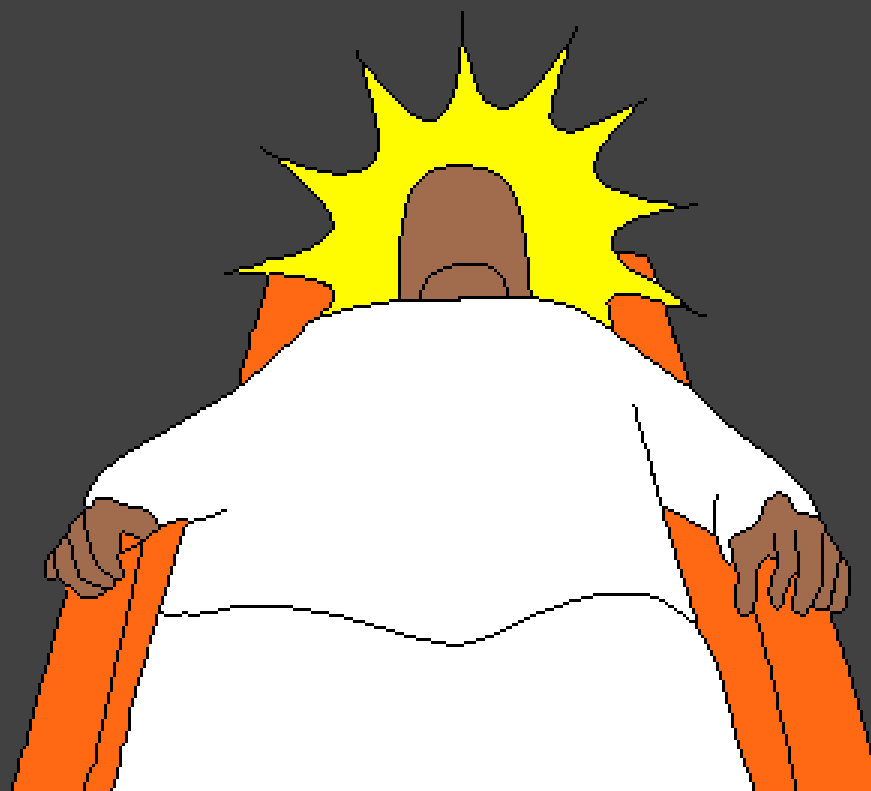


کتاب مقدس برای کودکان  
تقدیم می کند

اشعیا آینده را می بیند



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: Jonathan Hay

Alastair Paterson

بازگویی از: Mary-Anne S.

ترجمه شده توسط: شیدا

ناشر: Bible for Children

[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

©2022 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ  
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



اشعيا نبی خدا بود. کار او این بود که به مردم بگوید خدا  
چه گفته است.



مردم دوست نداشتند کلام خدا را بشنوند اما اشعیا هرگز  
خدا را ناامید نکرد. اشعیا در زمان چهار پادشاه مختلف  
موعظه می کرد.



یوتام

آحاز

عزیا

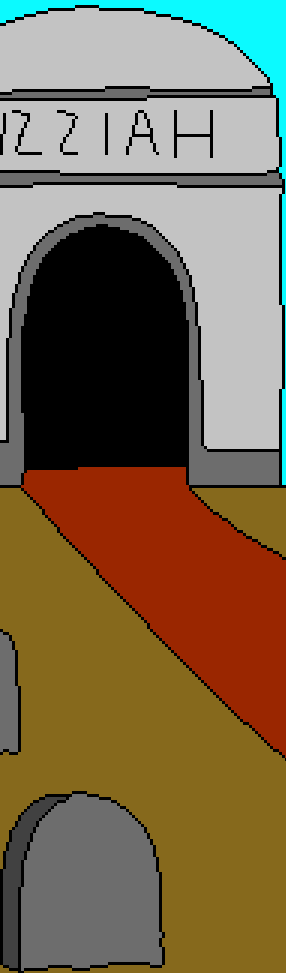
حزقیا



پادشاه عزیزا از شهر اورشلیم بر سرزمین یهودا  
حکومت کرد. در ابتدا خداوند عزیزا را برکت داد  
زیرا او آنچه را که در نظر خداوند درست بود انجام  
می داد. اما عزیزا مغرور و از اطاعت خدا منصرف  
شد. او به جذام مبتلا و مجبور شد تنها زندگی کند  
تا اینکه در گذشت.



پادشاه عزیا بیش از 60 سال سلطنت کرد. وقتی در گذشت، پسرش یوتام جای او را گرفت و هفده سال سلطنت کرد. خدا یوتام را برکت داد زیرا او به سخنان خدا از طریق اشعیا و سایر انبیا گوش می داد.



پسر پادشاه یوتام، آحاز بود. آحاز بیست ساله بود  
که سلطنت را آغاز کرد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت  
کرد. آحاز به خدا اهمیتی نمی داد.



او بتها و خدایان دروغین را می پرستید و بسیاری از قوم  
خدا را به سمت پرستش بتها سوق داد. اگرچه اشعیا به او  
هشدار داد اما آحاز به هشدارهای  
خدا گوش نمی داد. سرانجام، او  
در حالی که فقط 36 سال داشت  
در گذشت.





خداوند به پادشاه بعدی یعنی حزقیا،  
برکت داد زیرا او همه بتها و خدایان  
دروغین را برکنار کرد و به درگاه  
خداوند واقعی دعا کرد. هنگامی که  
ارتش دشمن به یهودا حمله کرد،  
حزقیا می دانست که ارتش وی برای  
پیروزی بسیار ضعیف است. او از  
اشعیا خواست تا دعا و از خداوند  
درخواست یاری کند.



اشعیا این پیام را به پادشاه فرستاد: "این همان چیزی است  
که خداوند می‌فرماید: "از این دشمن نترس، من آنها را  
شکست خواهم داد." اندکی بعد، خداوند ارتش دشمن را  
وادار به عقب نشینی کرد  
بدون اینکه حتی با

جنگیده باشند.



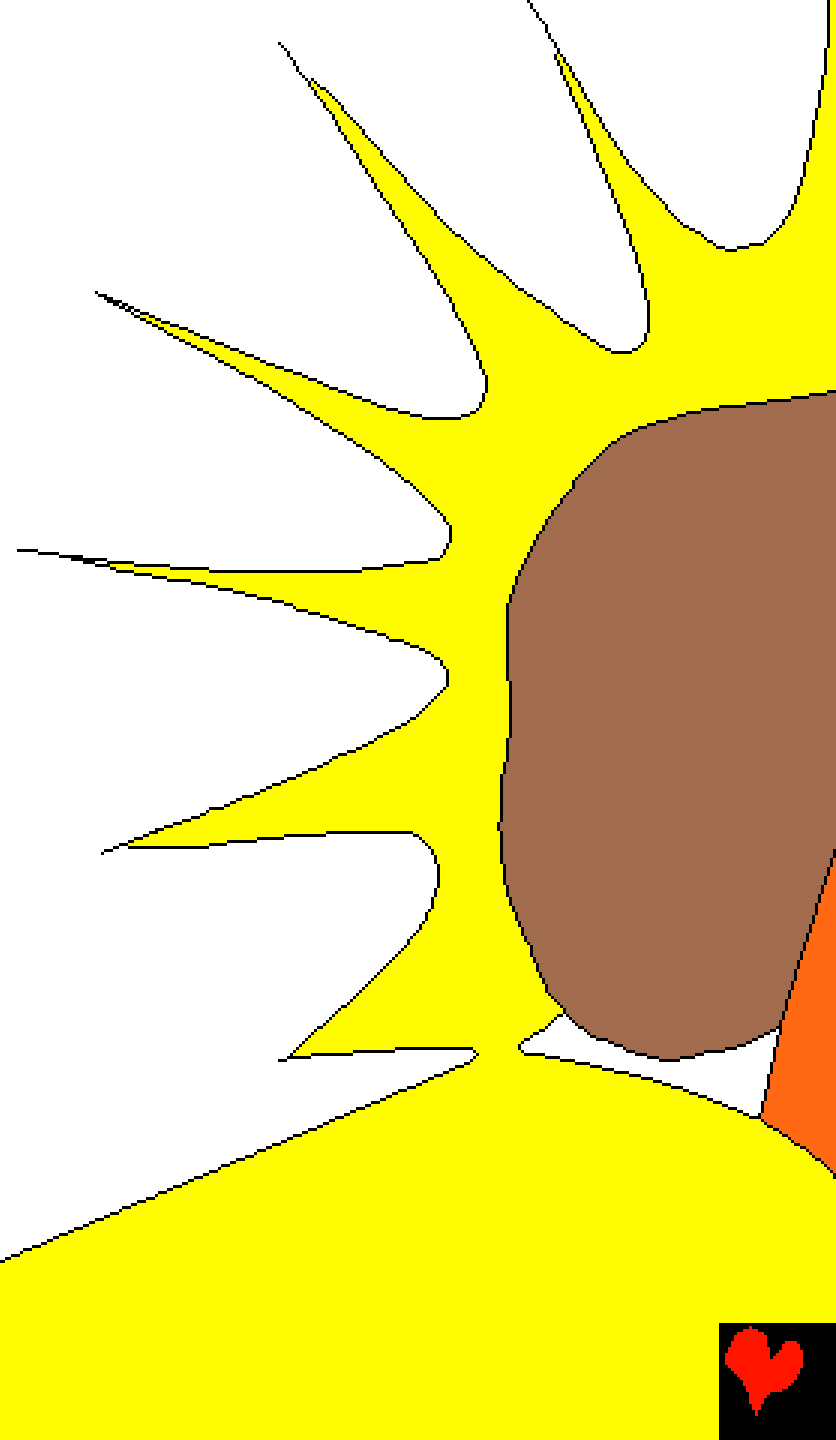
در رویا دید که  
خداوند چقدر  
با شکوه و  
مقدس  
است.



گرچه اطرافیان اشعیا زیاد  
به خدا فکر نمی کردند،  
اما او همیشه خدا را  
در فکر و قلب خود  
داشت. یک روز  
اشعیا رویایی  
دید، چیزی  
شبيه خواب  
دیدن ولی  
انگار که  
خواب نبود.



خدا در رویا پرسید: "چه  
کسی را بفرستم؟" اشعیا  
پاسخ داد: "اینجا هستم. مرا  
بفرست". او مشتاق بود هر  
کاری را که خدا خواسته  
انجام دهد و به هر کجا که  
خدا او را فرستاد، برود.



شاید اشعیا فکر می‌کرد که خدا او را نزد افراد دور که در مورد خدا چیزی نشنیده‌اند می‌فرستد. اما نه، خدا چنین کاری نکرد. خداوند به اشعیا گفت که در کشور خود با مردم خود صحبت کند و به آنها بگوید که خدا از گناهان آنها عصبانی است.



چیزهای دیگری وجود داشت که اشعیا باید به مردم خود  
می گفت. چیزهای شگفت انگیز در مورد شخصی نجات

دهنده. نجات دهنده‌ای عظیم

که برای نجات

آنها از گناه

و از همه

دشمنانشان

می آمد.



قوم یهود این شخص را "مسیح" می‌نامیدند. آنها با وجود اینکه انتظار داشتند خداوند مسیح را بفرستد، اما بسیاری از آنها طوری زندگی می‌کردند که گویی او هرگز نخواهد آمد.



تمام مطالبی که اشعیا درباره مسیح گفته در کتاب وی

نوشته شده است.

اگرچه او این

موارد را صدها سال

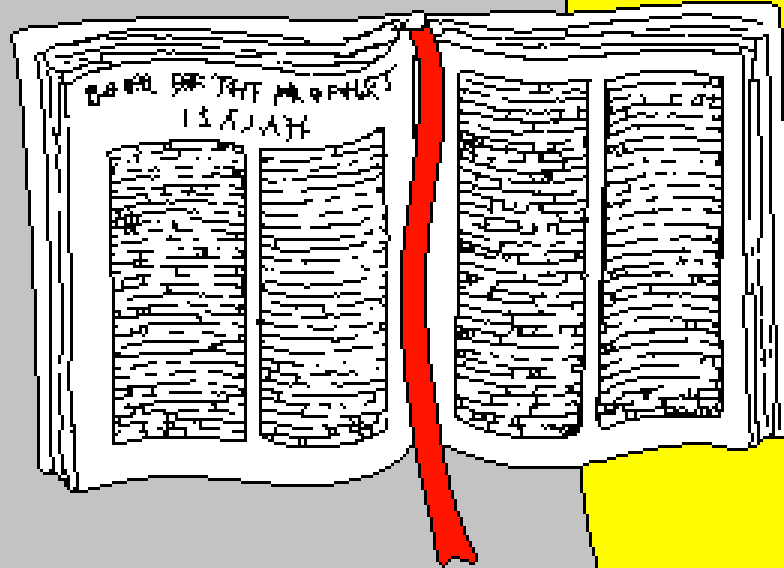
قبل از وقوع آنها

می نوشت، اما همه

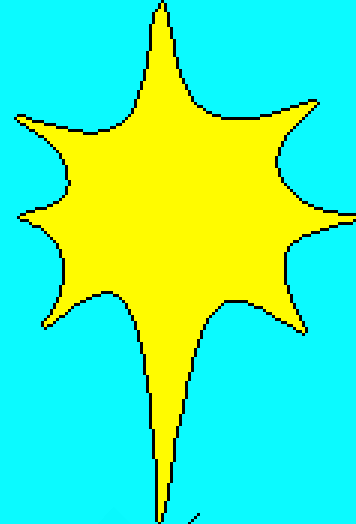
آنچه اشعیا درباره

مسیح گفت، به

حقیقت پیوست.







اشعیا گفت که خدا خودش نشانه‌ای می‌دهد.  
وی گفت: "یک باکره باردار شده، پسری به دنیا  
می‌آورد و نام او را عمانوئیل خواهد گذاشت."  
مردم می‌دانستند که اشعیا در مورد مسیح خدا  
صحبت می‌کنند زیرا یک زن نمی‌تواند باکره  
باشد و همچنین یک فرزند داشته باشد.  
عمانوئیل یعنی خدا با ماست!



"زیرا برای ما کودکی متولد شده،  
پسری به ما داده می‌شود که  
سلطنت بر دوش او خواهد بود. او  
مشاور شگفت‌انگیز، خدای توانا،  
پدر ابدی و شاهزاده صلح خوانده  
خواهد شد." اشعیا چنان مطمئن بود  
که وعده‌های خدا به حقیقت می‌-  
پیوندند که طوری صحبت می‌کرد  
انگار همه آنها از قبل اتفاق افتاده  
است. این را نبوت می‌نامند.



اشعیا گفت که مسیح بزرگ خواهد بود و کارهای  
بزرگی انجام خواهد داد. خداوند همچنین به اشعیا گفت که  
به مردم بگوید مسیح رنج خواهد برد و کشته خواهد شد.  
ممکن است اشعیا تعجب کرده باشد که  
چگونه مسیح می تواند بزرگ و قدرتمند  
و همچنین ضعیف و آسیب دیده باشد.  
اما اشعیا با خدا بحث نکرد بلکه  
فقط گفته خدا را تکرار کرد.  
حتما خدا نبوت او را محقق  
می کرد.



مسیح می‌آمد اما نه فقط برای قوم یهود. خدا به اشعیا  
گفت که مسیح "نوری برای غیر یهودیان" خواهد بود. غیر  
یهودیان همه مردمان جهان هستند که یهودی نیستند. خدا  
همه را دوست دارد و مسیح او می‌آید تا همه را برکت دهد  
و نجات را تا به انتهای زمین برساند.



اشعيا آينده را مي بيند

داستاني از كلام خدا، يعني كتاب مقدس

بر اساس

اشعيا ۱، ۶، ۷، ۹، ۵۳

"كشف كلام تو نور مي بخشد."

مزمور ۱۱۹: ۱۳۰



پایان



داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را  
آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند.  
مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ  
خود را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح  
پس از مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری  
و از او بخواهی که گناهان تو را بپامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو  
خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسیای عزیز من  
ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان  
من بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و  
گناهان مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو  
زندگی کنم. کمک کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو  
زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

